

زن مزاحم !

الو بفرمایید ؛ سلام خانم بهشتی خوب هستید ؛ سلام
شما ؟ من سماوات هستم ! آتوسا سماوات بله حالا
امرتون؟ راستش من می خواستم نقاشی از شما یاد
بگیرم؛ آخه پیج اینستاتون دیدم گفتم اگر میشه داخل
کلاساتون شرکت کنم! اوه بله حتما! خانم سماوات
شما قبلا سابقه نقاشی و هنرداشتید؟ واقعیت خانم
بهشتی چطور بگم میخواستم یک جوری معروف
بشم؛ من وضع مالی ام خیلی خوبه تهران زندگی
میکنم؛ از هیچ چیزی کم و کسری ندارم خواستم در این
راه کمک کنید چقدر عالی ؛ حتما؛ راستش همسر خود
بنده جناب استاد گرشا تهرانی از نقاش های خیلی
خوب استان کرج هستند ؛ چون ما خودمون کرج
زندگی میکنیم . شمارتون به همسرم میدم حتما
در این مورد کمکتون کنند ؛ وای مرسی تشکر.خب
فعلا امری ندارید؟ نه قربان شما خدانگهدار وای
گرشا ؛ کجایی من اومدم ! گرشا ! پخخخخ دیوونه

ترسیدم ؛ طوطیا واقعا بچه شدی تو؛ قربونت برم
دوست دارم ادیتت کنم ؛ اینقدر مزه داره آدم شوهرش
ادیت کنه ! حالا که اینطوره پس وایسا ببینم زود باش
وایسا ؛ نکن گرشا دیوونه نکن خیس شدم ! بگو
اشتباه کردم تا ول کنم ؛ باشه بابا تسلیم! خب خانم
چخبر تعریف کن راستش گرشا امروز خانمی به اسم
سماوات بهم زنگ زد برای آموزش نقاشی من تورو
بهش پیشنهاد کردم ! گلم خودت یه پا استاد شدی
بهش آموزش بده؛ شکست نفسی نکن عزیزم ؛
واقعیت کلی سرم شلوغه؛ بعدش چه کسی
بهتر از استاد گرشا تهرانی ؛ استاد و مدرس نقاشی آن
هم سبک سیاه قلم و رنگ روغن؛ زبون نریز از دست
توطوطیا ؛ بدو شام بیار بخوریم که بدجور گشتمه ای
به چشم همسرگرام ؛ شما امرکن عزیزم . سه روز
بعد : سلام جناب استاد تهرانی ؟ بله خودم هستم ؛
من سماوات هستم ! آتوسا سماوات با خانم بهشتی
درمورد نقاشی صحبت کردم ؛ اوه بله یادم اومد ؛

خوب هستید شما؟ بفرمایید در خدمت من! راستش جناب
تهرانی من میخام برام نقاشی بکشید؛ چون خودم
استعداد نقاشی به هیچ عنوان ندارم؛ ولی چون
میخوام به همسرم ثابت کنم که نقاش ماهر هستم؛
چون شوهرم یکسره بهم میگه؛ آتوسا تو عرضه
هیچی نداری؛ هیچی بلد نیستی؛ تکون میخوره زن
های فامیل به رخ من میکشه؛ ببینید آقای تهرانی؛
من پولدارم؛ وضع مالی خوبی دارم؛ هرچقدر بخواید
بهتون پول میدم! فقط بهم کمک کنید خواهش میکنم
- خانم سماوات چشم حتما راستش یک پیشنهاد
براتون دارم چطوره شما تابلوهایی که دارم یا اونایی
که الان دارم میکشم ازم خریداری کنید؛ اینجوری
هم شما معروف میشید هم من نقاشی هام به شما
فروختم؛ جدی یعنی میشه؟ بله خانم چرا نشه؛ من
شما به همه معرفی میکنم به عنوان نقاش چه ایرادی
داره؟ پس اجازه بدید من با همسرم یه مشورت کنم
بهتون خبر میدم؛ باشه حتما پس خبر از شما؛ گرشا

این چه پیشنهادی بود که دادی؛ تو واقعا میخوای
تابلوهات به این زن بفروشی اونم ندیده نشناخته ؛
طوطیا عزیزم چه اشکالی داره بلاخره این هم یک
جور معامله اس ؛ این زن میخواد معروف بشه به من
وتو ارتباطی نداره؛ ما فقط پول میگیریم ؛ درضمن
من که میخوام تابلو هام بفروشم چه بهتر از این؛
امیدوارم برات در دسرنشه نه قربونت برم خیالت
تخت؛ بعد ۲ هفته بعد : آقای تهرانی ؛ این نقاشی ها
رنگش زیاد به دل نمیشینه میشه تغییرش بدید؛ بله
حتما چرا که نه میگم اون تابلو بود عکس یک
کهکشان بود اونم یخورده نمادش زیاد جالب نیست
اصلا با آدم حرف نمیزنه ؛ خانم سماوات اون که
خیلی عالی چطور میگید جالب نیست ؛ والا دوستش
ندارم حالا شما تغییرش بدید؛ باشه چشم حتما طوطیا
جان خانم سماوات تماس گرفت گفت : تابلو کهکشان
زیاد جالب نیست؛ وا گرشا این چه حرفی که میزنه
تابلو به اون قشنگی ایرادش چیه ؟ نمیدونم دیگه

نظر آتوسا شرط هست ببینم ازکی تا حالا شده آتوسا
؛ هوی گرشا حواست جمع کن وگرنه خودت میدونی
! طوطیا این چه حرفی ؛ به من شک داری؟ به تو
شک ندارم؛ امثال خودم ؛ خوب میشناسم عزیزم -
قربونت برم که اینقدرزود غیرتی شده ؛ ای جان الو
سلام حال شما خوبه خانم بهشتی ؛ سلام خانم
سماوات امری داشتید ؟ ببخشید من با آقای تهرانی
کارداشتم ؛ میخواستم با خود ایشون صحبت کنم؛ به
خودم بگید بهشون اطلاع میدم راستش میشه بگید
یک تابلو بکشه که تصویرعشق کمی پررنگ تریشه
؛ آخه تولد شوهرم مهراذ هست خواستم بهش کادو
بدم ! باشه حتما بهشون میگم؛ حالا نمیشه الان
گوشی بهشون بدید ؟ نه نمیشه گفتم که اطلاع میدم
-طوطیا کی بود ؟ چرا اینجوری باهاتش حرف زدی ؟
سماوات بود؛ آتوسا جان با تو کار داشت خب چرا بد
باهاتش حرف زدی ؛ ببین گرشا من دوست ندارم دائم
این زن به تو زنگ بزنه چرا متوجه نیستی ؟ عزیزم

؛ خانم من باهش قرارداد بستم چه اشکالی داره ؟
حالا زنگ بزنه مشکل چیه ؟ گرشا به چه زبونی بگم
من از این زن خوشم نمیاد ؟ بهم حس بد میده ؟ ازش
منتفرم بفهم اینو؟ طوطیا بس کن این زن فقط مشتری
وتمام ؛ توام ذهنت با فکرای بیهوده تلف نکن
خواهشا؛ بین کی گفتم ؛ خود دانی ! الو سلام آقای
تهرانی خوب هستی ؟ جناب تهرانی میشه درمورد
اون تابلویی که مونالیزا لبخند زده باهم صحبت کنیم
؛ خانم سماوات بنده الان توی جلسه مهمی هستم
ایشالا بعد جلسه ؛ باشه ممنون ؛ طوطیا ؛ طوطیا
کجایی ؟ طوطیا ؟ بله چیه ؟ علیک سلام ؛ باز چی
شده چرا قیافه گرفتی ؟ گرشا تو واقعا شورش
درآوردی ؛ امروز خانم محبی منشی شرکت میگفت
؛ مدام این خانم سماوات به بهانه های مختلف بهت
زنگ میزنه این زن دیگه شورش درآورده؛ ای وای
باز دوباره شروع نکن طوطیا ؛ بخدا ؛ اون زن فقط
مشتری هست ؛ نه چیز دیگه چرا نمیخوای این

بفهمی؛ گرشا من تحمل ندارم میفهمی این زن
از زندگی من پرت میکنی بیرون یا خودم پرتش کنم
بیرون ! تو دیوانه شدی طوطیا زده به سرت آره
چچورم ؛ کجاشو دیدی؟ بعد ده روز : سلام استاد
تهرانی خوب هستید ؛ شب بخیر سلام خانم سماوات
امرتون؟ وا آقای سماوات چرا اینجوری صحبت می
کنید؟ چیزی شده ؟ اصلا دوست داشتی امشب کنارت
می بودم ؛ آقای تهرانی ؟ گرشا ؟ باشه جواب نده ؛
خوب بخوابی عزیزم ! گرشا ؛ گرشا ؛ این چه متنی
هست ؛ هان ؟ توبا این زن ؟ گرشا واقعا که متاسفم
برات؛ طوطیا بخدا اشتباه شده باورکن طوطیا اجازه
بده برات توضیح بدم ؛ خواهش میکنم؛ از سر راه من
برو کنار لعنتی وگرنه بخدا جیغ میزنم ؛ حالا میفهم
توام بدت نیومده باهات حرف بزنی ! بخدا اشتباه
میکنی ؛ من خرابگوچه خوش باور بودم ؛ هی مشتری
مشتری ؛ بیا الان زنگ زد ؛ گوشش بده به من گفتم
گوشش بده لعنتی ؛ خیلی خب باشه تو آروم باش بیا

این هم گوشی . الو گرشا جان منم آتوسا گرشا جان
مرز؛ گرشا جان کوفت ؛ زنیکه خجالت نمیکشی ؛
به شوهرمن زنگ میزنی ؛ بدم خانواده ام پدرت
دربیاری ؛ تو اصلا غلط میکنی به شوهرمن زنگ
میزنی ؛ گیرت بیارم زنده ات نمیزارم فهمیدی ؛
داهاتی عقده ای الو چیه ؟ لال شدی ؟ حرف بزنی
لعنتی ؟ طوطیا خانم بخدا اشتباه فکر میکنید من لحن
حرف زدنم اینجوریه ؛ سوتفاهم شده باورکنید ببین
به نظرت من قیافم شبیه منگولاس ؛ یا خودت به
نفهمی زدی ؛ جمع کن کاسه وکوزه ات وگرنه زنگ
میزنم به اون شوهر بی غیرتت شیرفهم شد ؛ حالا
گمشو برو بی خاصیت طوطیا آروم باش آخه عزیزم
ازتو بعید بود این مدل حرف زدن چرا خودت بخاطر
یک موضوع بی ارزش ادیت میکنی قربونت برم
گرشا توبه این موضوع میگی بی ارزش آره گرشا
درحقم بد کردی ؛ نمیدونم چی بگم برو کنار میخوام
برم ؛ طوطیا بخدا قسم غیر از تو هیچ زنی توی زندگی

من نیست؛ اون زن مشتری؛ امروز تابلوهاش آماده
اس بهش تحویل بدم دیگه هیچ کاری باهاش ندارم
باورکن گفتم تابلوهاش آماده اس باشه عزیزم؛ باهم
میریم تابلوشو تحویل میدیم؛ باشه چشم حالا اخماتو
بازکن؛ خواهش میکنم بخند؛ جون گرشا بخند! الو
آقای تهرانی سلام؛ سلام خانم سماوات تابلوها آماده
اس؛ امروز ساعت ۵ تشریف بیارید گالری! وای چه
عالی دستتون درد نکنه راستی گرشا خان؛ خانم لطفا
مودب باشید و زود پسرخاله نشید؛ وا مگه من چی
گفتم شما بهتون برخورد؛ خانم محترم بنده زن دارم؛
زن هم خیلی دوستش دارم دیگه لطف کنید مزاحم من
نشید؛ خب زن داشته باش چی میشه؛ ببین گرشا
من دوستت دارم؛ اجازه بده کنارت باشم برشیطان
لعنت؛ خانم مثل اینکه شما نمیفهمی من چی میگم
نه! یا واقعا نمیفهمی؛ یا خودت به نفهمی زدی؛
گرشا من پولدارم؛ خونه و ویلا دارم؛ می تونم توی
تمام شهرها وکشورها برات نمایشگاه برگزارکنم تو

یک اکی بدی همه چی حله ! آخه طوطیا که زن نیست؛ بخدا خیلی بهش حسودیم میشه چون خیلی دوسش داری ؛ خب چی میشه منم کنارت قبول کن؛ زنیکه گفتم برو گمشو درمورد زن من درست حرف بزن ؛ یه تار موی طوطیا به صد تایی تو نمیفروشم ؛ حالا برو پی کارت دیگه زنگ نزن ؛ مزاحم ؛ مزاحم؛ زنیکه مزاحم بعد چندین ماه : طوطیا شنیدی ؛ زن پدرام ازش طلاق گرفته نه برای چی مگه چی شده اونا که با هم لیلی مجنون بودند ؛ چی شد یک دفعه بابا گویا یک زنی به اسم آتوسا سماوات سد راه پدرام میشه ؛ پدرام انگار شیطون رفته توی جلدش خاطرخواه این زن شده گویا زن هفت خط روزگاره! جدی میگی ؟ گفتی آتوسا سماوات ! آره بابا چطورمگه؟ میشناسی؟ بی چاره مهسا زن پدرام زندگیش ازهم پاچید ؛ من میشناسمش خوب میشناسم خدا خواست ازشرش خلاص شدم این زن کلاهدار ه حرفه ای هست نباید بهش نزدیک می شد ؛ میگم

ثريا شماره پدram بده باهاش صحبت كنم؛ اوه كجا
كاري؟ اونا باهم عقد كردند رفتن ماه عسل؛ بدبخت
مهسا! چي چي گفتي؟ خدايا خودت كمك كن؛
طوطيا چي شده مگه؟ تو چرا اينجوري شدي؟
حرف بزن ديگه! چطور بگم همين زن يكبار مزاحم
گرشا شده بود؛ شكر خدا گرشا حسابي تهديدش كرد
زن رفت پي كارش؛ تو مطمئني حالا خودش بود؛
آره بخدا راست ميگم! وايسا عكشش بيارم ايناهاش
اينم خود عفريته اش؛ آره؛ خودش عجب جانوري
است اين زن؛ خوب طعمه اي گير آورده. واي پدram
جون عشقم پس اين جوجه كباب ها چي شد بيار ديگه
مردم از گشنگي؛ آوردم؛ آتوساي قشنگم؛ داره
آماده ميشه صبر كن؛ باشه پس تا تو آماده ميكني
من يك زنگ به مامانم بزنم؛ باشه خانم عزيزم؛ الو
؛ الو؛ الو سلام كيان جان سماوات هستم آتوسا!

پایان .

نویسنده : پرستو عبدالهیان (مهاجر)